

درستایش کتاب

کتاب فوق‌العاده ریچارد ویکارت با جزئیات دقیق و مجاب‌کننده نشان می‌دهد که چگونه اندیشمندان داروین‌یست در آلمان تا پیش از جنگ جهانی اول نگرشی اخلاق‌گریز به جامعه بشری ایجاد کرده بودند؛ نگرشی که به اصطلاح خیر و صلاح نژاد به مثابه یگانه معیار سیاست عمومی و «بهداشت نژادی» به کار می‌رفت. ویکارت بدون ساده‌انگاری خطوطی که این بدنه فکری را به هیپلر مرتطبی کند، پرده از این حقیقت‌نگار می‌برد که چگونه سیاست‌هایی مانند کودک‌کشی، مرگ آسان، ممنوعیت ازدواج و مواردی از این دست، در مورد کسانی پیشنهاد می‌شد که برای جمعی از نویسندگان و دانشمندان داروینیستی از نظر نژادی یا اصلاح نژادی، فرومایه‌تر از سایرین تلقی می‌شدند؛ همان نویسندگان و دانشمندانی که برای هیتلر و حزب نازی برای سیاست‌هایی که پس از به قدرت رسیدن دنبال کردند، توجیه علمی قائل شدند.

ریچارد ایوانز، استاد تاریخ مدرن، دانشگاه کمبریج

و نویسنده کتاب ظهور رایش سوم

این کتاب یکی از بهترین نمونه‌های تاریخ روشن‌فکری است که تا به حال خوانده‌ام. کتابی است روشن‌گر، تأمل‌برانگیز، آموزنده و بسیار



خواندنی. ویکارت به جای آنکه فقط حقایق را کنار هم بگذارد، بررسی پیچیده و دقیقی از اندیشمندان آلمانی متعدد اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستمی ارائه می‌دهد که تا حدی تحت تأثیر طبیعت‌گرایی داروینیسم و ایده‌های آن بودند و به این ترتیب با مهارت تمام به بیان تفاوت‌ها و شباهت‌های میان آن‌ها می‌پردازد و در این میان داستانی غنی و شنیدنی را برای خوانندگان بیان می‌کند.

ایان دو بیگین، استاد تاریخ دانشگاه جزیره پرنس ادوارد

و نویسنده کتاب پایانی بخشنده: جنبش مرگ آسان در آمریکای مدرن

برشی است تحسین برانگیز از تاریخ فکری و فرهنگی... استدلالی است به خوبی کاویده شده و کاملاً واضح با گزاره‌هایی شایسته، به جا و بی‌غرض. ویکارت از تاریخ‌نگاری مربوطه دانش کاملی به هر دو زبان آلمانی و انگلیسی دارد.

آلفرد کلی اگارد، کنفرانس استاد تاریخ، دانشگاه هلمتون

و نویسنده مقاله تبار داروین: رواج داروینیسم در آلمان، ۱۸۶۰-۱۹۱۴.

اثری به‌غایت ماهرانه از تاریخ فکری، اثری که مستقیماً به برخی از مهم‌ترین مباحث علم اخلاق عصر حاضر مرتبط است. همه افراد خیرخواه باید در این استدلالات غور کنند، تا ببینند که چگونه بهترین و بااستعدادترین افراد می‌توانند مرتکب بدترین و شنیع‌ترین اعمال آن‌هم در لوای «سلامتی و سازگاری» زیست‌شناختی شوند. این کتاب نه تنها در میان مورخین، بلکه در میان علمای علم اخلاق و دانشمندان نیز باید زمینه‌ساز مباحث بسیاری شود.

توماس آلبرت هوراد، دانشیار تاریخ کالج گوردون،

نویسنده کتاب الهیات پروتستان و ساخت دانشگاه مدرن آلمان

اگر تصور می‌کنید موضوعاتی مانند کودک‌کشی، مرگ آسان، و دستکاری ژن‌های انسان موضوعاتی جدید هستند، این کتاب را بخوانید. این کتاب تصویری واضح و درعین حال مایوس‌کننده از این راه ما نشان می‌دهد که طبیعت‌گرایی داروینی چگونه باعث شد متفکران آلمانی با زندگی انسان به مثابه مواد خامی رفتار کنند که برای پیشبرد مسیر تکامل باید در آن دستکاری شود. پروان علم اخلاق آلمان هیتلری واپس‌گرا نبودند؛ بلکه افرادی بسیار پیشرفته و همگام با علم روز بودند.

نانسی پرسی، نویسنده کتاب حقیقت تام،

و نویسنده مشترک کتاب روح علم و چگونه زیستن در عصر حاضر.

اثر استادانه ریچارد ویکارت برهانی گیرا و قانع‌کننده مبنی بر این را ارائه می‌دهد که جنبش اصلاح‌نژادی و تمام پیامدهای سیاسی و اجتماعی ناشی از آن، بدون استقبال مشتاقانه نخبگان فرهنگی از روایت داروینی از حیات، اخلاقیات و نهادهای اجتماعی محال بود. استاد ویکارت با مطالعه‌ای دقیق و استدلالی مدبرانه به ما این واقعیت را یادآوری می‌کند که حقیقتی که دهه‌ها پیش از زبان ریچارد وپور بازگو شد، در واقع، اصل ثابت نهادهای انسانی است و آن این بود: «عقاید تاوان دارند.»

فرانسیس بک‌ویت، معاون مدیر مؤسسه مطالعات حکومت-کلیساجی، ام. داوسون

و دانشیار مطالعات حکومت-کلیسا، دانشگاه بیلر

ریچارد ویکارت در از داروین تا هیتلر منبعی بسیار خوبی را در اختیار متخصصان اخلاق زیستی قرار داده است.

خبرنامه مرکز اخلاق زیستی و فرهنگ



ویکارت پژوهش قابل توجهی را به رشته تحریر درآورده است، چراکه پرسش‌های کلیدی اخلاقی را با طیف گسترده‌ای از اصطلاحاتی مطرح می‌کند که همچنان در عصر حاضر موضوعیت دارند. تاریخ‌سازی او از چهارچوب اخلاقی نظریه تکاملی بازگوکننده موضوعات کلیدی برای فعالان حوزه زیست‌شناسی اجتماعی و روان‌شناسی تکاملی و نیز متخصصان اخلاق زیستی است که بسیاری از مفروضاتی که ویکارت بررسی و پیگیری کرده است را بازنمایی و مرور کرده‌اند.

ریویو H-Net بر H-Ideas

کتاب بی‌بدیل ریچارد ویکارت. ویکارت به‌طور کامل و با جزئیات فراوان فصلی ضروری و جلدنشده‌ای از تاریخ فکری و فرهنگی را حکایت می‌کند.

نشریه‌ذش‌نال‌ریویو

این اثر مهم تاریخ فکری به‌مثابه کاتالیزوری برای بازان‌دیشی نیروهای علمی و اجتماعی عمل می‌کند که شکل‌دهنده سیاست‌های نژادی رایش سوم بودند.

Choice

این کتاب منبع ارزشمندی برای تمام افرادی خواهد بود که می‌خواهند بدانند داروین‌یسم اجتماعی و ایدئولوژی‌های نازی، به‌خصوص ایدئولوژی‌های هیتلر، تا چه اندازه به‌هم مرتبط هستند.

ژورنال German Studies Review



فهرست مطالب

در ستایش کتاب

پیش‌گفتار ۱۹

مقدمه

فصل اول: بنیانی جدید برای علم اخلاق

- ۱. خاستگاه علم اخلاق و ظهور نسبی‌گرایی اخلاقی ۴۹
- ۲. پیشرفت تکاملی به مثابه خیر اعلیٰ ۸۲
- ۳. سازمان دهی علم اخلاق تکاملی ۱۰۴

فصل دوم: بی‌ارزش‌سازی زندگی انسان

- ۱. ارزش زندگی و ارزش درک ۱۲۳
- ۲. تسخیر فرومایگی: بی‌ارزش‌سازی افراد معلول و «بی‌ثمر» ۱۴۵
- ۳. علم نابرابری نژادی ۱۶۶

فصل سوم: حذف «افراد فرومایه»

- ۷. کنترل تولیدمثل: سرنگونی اخلاقیات سنتی جنسی ۲۰۱
- ۸. کشتن افراد «فاقد ارزش اجتماعی» ۲۲۵
- ۹. جنگ و صلح ۲۵۱
- ۱۰. تنازع نژادی و نابودی ۲۸۰

فصل چهارم: اثرات

- ۱۱. اخلاق هیتلر ۳۱۵

نتیجه‌گیری

www.saylavpub.com

دیباچه مترجم

سرانجام پس از هشت ماه تلاش شبانه‌روزی، ترجمه اثر حاضر به پایان رسید و علی‌رغم رعایت اصل امانت‌داری و وفادار ماندن به متن اصلی، خیل اصطلاحات تخصصی و واژگانی که در این اثر بعضاً از زبان آلمانی به عاریت گرفته شده‌اند، بهانه‌ای شد برای نوشتن این مقدمه که در آن به ذکر مهم‌ترین برابره‌های فارسی برای خوانندگان نکته‌سنج بسنده می‌کنم.

واژگان Ethics و Morality از جمله واژگان پرتکرار در این اثر هستند که از لحاظ

معنایی بسیار با هم متفاوت هستند؛ لذا انتخاب برابره‌های مناسب برای آن‌ها در سؤالش دقیق متن از اهمیت بالایی برخوردار است. بدبراین، برای این دو واژه به ترتیب برابره‌های علم اخلاق و اخلاقیات را برگزیدم.

دو واژه دیگر که از Morality مشتق می‌شوند Immorality و Amorality هستند

که تفاوت آن‌ها به قدری مهم است که گاهی در این کتاب مقابل هم قرار می‌گیرند. بنده با توجه به حوزه معنایی و نوع کاربرد این دو واژه برای آن‌ها به ترتیب از برابره‌های اخلاق ستیز و اخلاق-گریز استفاده کردم.

واژه دیگر fit و مشتقات آن یعنی fitness و unfit هستند. در گفتمان انتخاب

طبیعی یعنی مباحث مربوط به تنازع بقا، به ترتیب از برابر سازگار برای fit و سازگاری و ناسازگار برای fitness و unfit استفاده کردم. اما در بخش‌های دیگری از این کتاب که واژه fit و unfit در معنای دیگری آمده بودند، به ترتیب از برابره‌های مطلوب و نیز فاقد ارزش اجتماعی یا فرومایه استفاده کردم.

نکته بعدی در خصوص استفاده از واژه ژرمن برای اندیشمندان و زیست‌شناسانی است که لزوماً آلمانی‌تبار نبودند. دلیل این کار همان است که خود ویکارت نیز به آن اشاره کرده است. وی در بخشی از مقدمه آورده که برای اشاره به کلیه کشورهای آلمانی‌زبان به طور خلاصه از واژه ژرمن استفاده کرده است.

همچنین از آنجا که در این کتاب از واژگان آلمانی بسیاری استفاده شده و به دلیل اینکه بسیاری از خوانندگان فارسی‌زبان با زبان آلمانی آشنایی کمتری دارند، بنابراین برابری فارسی را در متن و واژگان آلمانی را در پانویس‌ها وارد کردم. البته لازم به ذکر است که برای واژه آلمانی *Minderwertig* که در زبان انگلیسی *Inferior* برابری شده است از برابر فرومیایه استفاده کردم.

نکته آخر در خصوص دو پسوند گرایی و انگاری است. پسوندهای گرایی، گرا و گرایانه برای اشاره به اصل مکتب فلسفی و فلاسفه آن مکتب به کار می‌روند، اما زمانی که از پسوند انگاری و یا انگار استفاده می‌شود منظور کسانی است که از آن مکتب

خاص برای بسط نظریه خود در حوزه دیگری استفاده کرده‌اند.

مآخذ و منابع

تابستان ۱۴۰۰

این ترجمه را به تمام ایرانی‌های آزاده فارغ از هر قومیت، گویش و زبان تقدیم می‌کنم.

پیش‌گفتار

زمانی که در حال پژوهش برای نگارش رساله‌ام تحت عنوان داروین‌سوسوسیالیست: تکامل در اندیشه سوسیالیست آلمان از مارکس تا برنشتاین (که در سال ۱۹۹۹ منتشر شد) بودم به موضوع علم اخلاق تکاملی علاقه پیدا کردم. در آن زمان هیچ تصویری از اینکه پژوهش من چه مدت طول خواهد کشید نداشتم. هنگام بررسی گفتمان داروینی در آلمان، متوجه شدم که بسیاری از داروینیست‌ها باور داشتند داروین‌سوسوسیالیسم برای علم اخلاق و اخلاقیات دارای پیامدهای تحولی بوده و توانسته‌اند نیایی جدید برای علم اخلاق ارائه دهد و موازین اخلاقی سنتی را براندازد. من که شیشه این بده‌ها شده بودم، در ابتدا صرفاً می‌خواستم توسعه علم اخلاق تکاملی را در آلمان و دیگر کشورها بررسی و تحلیل کنم. باین حال، زمانی که شروع به خواندن نوشته‌های ارنست هکل^۱ و دیگر داروینیست‌های اولیه کردم، توجهم به زمینه خاصی از علم اخلاق معطوف شد که امروزه آن را علم اخلاق زیست‌پزشکی می‌نامند.

دلیل دیگری برای اینکه توجهم از موضوع پیشین به موضوع علم اخلاق زیست‌پزشکی معطوف شد مطالعه من درخصوص آثار ارنست هکل بود که برخلاف انتظارم، مدافع کشتن کودکانی بود که از انواع خاص معلولیت رنج می‌بردند. دوم، من پی بردم که بسیاری از متخصصان اصلاح نژادی ژرمن مقالات و بخش‌هایی از کتاب خود را به چگونگی استفاده از داروین‌سوسوسیالیسم در علم اخلاق اختصاص داده‌اند. در ابتدای منی خواستم اصلاح نژادی نقش بسزایی در این پژوهش

.....
1. Ernst Haeckel

داشته باشد، اما در عین حال هم نمی توانستم از آن چشم پوشی کنم، رهبران جنبش اصلاح نژادی جمعی از برجسته ترین مروجان علم اخلاق تکاملی بودند.

دلیل آخر اینکه، کتاب جیمز ریچل با عنوان مخلوق حیوانات: پیامدهای اخلاقی داروینیسیم (آکسفورد، ۱۹۹۰) بود. استدلال ریچل مبنی بر اینکه داروینیسیم، قداست زندگی انسان را زیر سؤال می برد و نیز حمایت او از مرگ آسان به شدت شبیه برخی از ایده هایی بود که در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم در آلمان با آن ها مواجهه شده بودم. کتاب ریچل، و آنچه از قبل درباره دیدگاه های هکل، برخی از داروینیسیت های اجتماعی و متخصصان اصلاح نژادی می دانستم، پرسش جدیدی را در ذهنم به وجود آورد: آیا داروینیسیت های ژرمن از نظریه داروینی برای زیر سؤال بردن آموزه های سنتی قداست زندگی انسان استفاده کردند؟ به عبارت دیگر، داروینیسیم یا دست کم حامیان پرنفوذ آن، در خصوص ارزش زندگی انسان چه باید می گفتند؟

با مطرح کردن این پرسش به این طریق، موضوعات دیگر مرتبط با زندگی و مرگ، خصوصاً جنگ و تعارض نژادی، به طور طبیعی مطرح شد.

زمانی که مطالعه خود خصوصاً علم اخلاق تکاملی را بعد از اصلاح کردم تا بار دیگر برگزیده بحث هایی در باب ارزش زندگی انسان نیز شود، ناگزیر شدم موضوع دیگری را نیز بررسی کنم که آن موضوع، تأثیر این گفتمان بر هیتلر بود. زمانی که پژوهش خود را آغاز کردم، هیتلر حتی جزو موضوعاتی که باید بررسی می کردم هم نبود و تلاش های یک جانبه دانیل گاسمن^۱ در مرتبط ساختن هکل و هیتلر باعث شک و تشویش من شد.

با این حال، هر چه تعداد کتب، مقالات و اسناد بیشتری از داروینیسیت ها و متخصصان اصلاح نژادی را در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم خواندم، و هر چه بیشتر درباره هیتلر خواندم، بیشتر مجاب شدم که ارتباطات تاریخی مهمی بین داروینیسیم و ایدئولوژی هیتلر وجود دارد. اینکه پس از خواندن این شرح حال، مسیر داروینیسیم تا هیتلر چه قدر هموار یا پیچیده است را به خواننده ها واگذار می کنم. اما وظیفه بنده این است که این مسیر را از زمان داروین تا تقریباً جنگ جهانی اول دنبال کنم (بحث خود را در مورد هیتلر

.....
1. Daniel Gasman

بعداً به لحاظ تاریخی گسترش خواهم داد، زیرا تمام سخنرانی‌ها و نوشته‌های هیتلر پس از جنگ جهانی اول مطرح شد).

برخی از موارد مطرح شده در این کتاب سابق بر این در مقالات منتشر شده در مجلات، آمده است: «خاستگاه داروینیسیم اجتماعی در آلمان، ۱۸۵۹-۱۸۹۵»، نشریه تاریخ ایده‌ها شماره ۵۴ (۱۹۹۳): ۴۶۹-۸۸؛ «داروینیسیم و مرگ: بی‌ارزش‌سازی زندگی انسان در آلمان، ۱۸۶۰-۱۹۲۰»، نشریه تاریخ ایده‌ها شماره ۶۳ (۲۰۰۲): ۳۲۳-۴۴؛ و «پیشرفت از طریق نابودی نژادی: داروینیسیم اجتماعی، اصلاح نژادی و صلح طلبی در آلمان، ۱۸۶۰-۱۹۱۸»، بررسی مطالعات آلمان شماره ۲۶ (۲۰۰۳): ۲۷۳-۹۴. با تشکر از خواننده‌های ناشناس و دیتلم پرووه، سردبیر نشریه بررسی مطالعات آلمان، به خاطر نظرات مفیدی که بر این مقالات نوشتند.

همچنین مایل هستم از بسیاری از اشخاص دیگری که انتشار این کتاب را ممکن ساختند تشکر کنم. نخست، از دانشگاه ایالتی کالیفرنیا، استنیسلاس^۱ تشکر می‌کنم که منابع بسیاری از جمله کمک هزینه‌های تحقیقاتی این کار فراهم کرد. دپارتمان امانت‌بن کتابخانه‌ای دانشگاه ایالتی کالیفرنیا، استنیسلاس (باتشکر از جولی رابن) برای این پژوهش بسیار ضروری بود و بدون آن این مطالعه دشوار یا غیرممکن می‌بود. همکاران من در دپارتمان تاریخ دانشگاه همواره به من دلگرمی می‌دادند. همچنین از مرکز علم و فرهنگ (خصوصاً جی ریچاردز و استیو میر) به خاطر فراهم کردن بودجه لازم کمال تشکر را دارم بدون این بودجه و بدون دلگرمی ریچاردز تکمیل این پروژه بیش از این مدت زمان طول می‌کشید. همچنین مایل هستم از بنیاد تمپلتون برای سرمایه‌گذاری در سمینار تابستانی دانشکده در خصوص «زیست‌شناسی و هدف: دگردوستی، اخلاقیات، و طبیعت انسان در نظریه تکاملی» در سال ۲۰۰۱ که به تهییج اندیشه من کمک کرد، تشکر کنم.

علاوه بر این مایل هستم از کتابخانه‌ها و بایگانی‌هایی که برای من این امکان را فراهم کردند که به اطلاعات مورد نیاز پژوهش خود دستیابی پیدا کنم تشکر کنم:

دانشگاه کالیفرنیا، کتابخانه برکلی، کتابخانه و بایگانی دانشگاه استنفورد، مؤسسه هور، دانشگاه میراث فرهنگی پروسیان (برلین)، آکادمی بایگانی هنر (برلین)، بایگانی دانشگاه هومبولت (برلین)، بایگانی آکادمی علوم برلین-برندنبورگ (برلین)، بایگانی فدرال کوبلنز، کتابخانه ایالت باواریا (مونیخ)، بایگانی ارنست هکل-هاوس (ینا)، بایگانی وین (وین)، کتابخانه ملی اتریش (وین)، مرکز تحقیقات و مستندات فلسفه اتریش (گراتس)، بایگانی جامعه ملل (ژنو)، بایگانی دانشگاه ژنو، و بایگانی دانشگاه برسالو. همچنین از ویلفرد پلوتز که به من سخاوتمندانه اجازه داد مقالات پدرش، آلفرد پلوتز را بررسی کنم، کمال تشکر را دارم.

به علاوه، از تعامل با بسیاری از همکارانی که به رشد فکری من کمک کردند و بدون آن‌ها انجام این مطالعه غیرممکن می‌شد تشکر می‌کنم. همچنین از میچ اش و آلن مگیل تشکر می‌کنم که من را در جریان روند تاریخ فکری و تاریخ علم آلمان قرار دادند. از ادوارد راس دیکینسون به خاطر خواندن بخشی از دست نوشته کتاب و ارائه پیشنهاداتی در جهت بهتر شدن آن متشکرم. همچنین از او به خاطر ارائه مطالب مفید در همایش‌ها و ایمیل‌هایی که با هم دوباره می‌کردیم متشکرم. بسیاری از افراد دیگر که نامشان از حوصله این کتاب خارج است، مطالب مفیدی در همایش‌ها، از طریق ایمیل و خصوصاً از طریق کتاب و مقالات خود به بنده ارائه دادند. هر کم و کاستی باقی مانده از آن بنده است، اما هرگونه شایستگی در این کار مدیون زحمات این دانشمندان و سایر محققانی است که نامشان در بخش کتابشناسی^۲ آمده است.

ویراستار من، بزندن اومالی، کارش را به نحو احسن انجام داد. او مراد در جریان تمام مراحل بازنگری کتاب گذاشت و به تمام دغدغه‌ها من به موقع و مقتضی پاسخ داد. از او به این دلیل کمال تشکر را دارم.

در نهایت، از پدر و مادرم، ری و لوییس، به خاطر حمایت‌ها و دلگرمی‌هایی بی‌دریغشان تشکر می‌کنم. من این کتاب را به همسرم لیزا و شش فرزند عزیزم، جوی،

1. Alfred Ploetz

۲. منظور بخش کتابشناسی متن اصلی است که به زبان انگلیسی نوشته شده است

جان، جوزف، میریام، کریستین، و هانا تقدیم می‌کنم که هنگامی که برای این پروژه کار می‌کردم برایم بهترین اوقات را فراهم کردند و همواره برایم یادآور ارزش بی‌کران زندگی انسان هستند.

www.saylavpub.com

www.saylavpub.com

مقدمه

بلافاصله پس از آنکه داروین در سال ۱۸۵۹ کتاب خاستگاه گونه‌های خود را منتشر کرد، بحث‌ها و اختلاف نظرها بالا گرفت و بحث تنها بر سر به وجود آمدن موجودات زنده از طریق روش‌های طبیعی یا فراطبیعی نبود. علی‌رغم این واقعیت که داروین تا پیش از سال ۱۸۷۱ در کتاب تبار انسان، در خصوص تکامل یا پیامدهای آن برای اخلاقیات علناً به بحث پرداخته بود اما بسیاری از هم‌عصران او پیامدهای اخلاقی نظریه او را هراس‌آور تلقی کردند.

شصت اعظم مقاومت اولیه در برابر داروینسم از همین تهدید قابل درک برای نظم اخلاقی به وجود آمد. آدام سجویک، راه‌مای پیشین داروین در علوم طبیعی دانشگاه کمبریج، ترس خود را در سال ۱۸۵۹، کمی پس از خواندن کتاب خاستگاه گونه‌ها، در نامه‌ای که برای داروین نوشت، ابراز کرد. وی اظهار کرد، «بخش‌هایی در کتاب شما... گرایش‌های اخلاقی مرا به شدت منکوب کرد.» وی در ادامه این‌طور توضیح داد:

در طبیعت علاوه بر بخش جسمانی، بخش اخلاقی یا متافیزیکی نیز وجود دارد. انسانی که منکر وجود این بخش است، در منجلاب حماقت فرورفته است. این شکوه و جلال علم آلی است که به واسطه علت نهایی، ماده را به اخلاق پیوند می‌دهد؛ شما این پیوند را نادیده گرفته‌اید؛ و اگر اشتباه متوجه نشده باشم، در یک یا دو مورد، تمام تلاش خود را کرده‌اید که آن پیوند را بشکنید. اگر گسستن آن پیوند امکان‌پذیر بود (خدا را شکر که

نیست)، به زعم بنده، بشریت متحمل خسروانی می‌شد که ممکن بود به او خوی وحشی‌گری بدهد و نژاد بشر را به رده‌ی پایین‌تری از تباهی تنزل دهد؛ رده‌ای که پایین‌تر از تمام رده‌هایی است که تا به امروز در سوابق تاریخی مکتوب ثبت شده‌اند.^(۱)

سجویک تنها فردی نبود که داروین را متهم به زیر سؤال بردن اخلاقیات کرد. کارزار ویلیام جنینگز برایان علیه داروینیسیم در اوایل قرن بیستم در آمریکا به شدت تحت تأثیر نگرانی بابت پیامدهای اخلاقی داروینیسیم بود. برایان، به عنوان یک صلح‌طلب، از لفاظی‌های داروینی ماده باوران ژرمنی که او آن‌ها را مسئول شروع جنگ جهانی اول می‌دانست، به خشم آمده بود. او که از قتل عام شوروانه ملت‌های به ظاهر متمدن به شدت ترسیده بود، با سجویک موافق بود که داروینیسیم اثر وحشیانه و تباه‌کننده‌ای بر مردم دارد. ژرمن‌ها نیز نگرانی خود را بابت پیامدهای اخلاقی داروینیسیم ابراز کردند. رودولف اشمیت، کشیش پروتستان، در کتاب خود در سال ۱۸۷۶ نوشت که بسیاری از منتقدان داروینی آن را در حد «فرضیه‌ای اثبات نشده می‌بینند که ممکن است تبدیل به مسعلی شود، که می‌تواند در آخرین دستاوردهای فریسی قرن گذشته را به کلی از خاکستر بدل کند.»^(۲)

خلقت‌گرایان^۱ نیز داروینیسیم را به تضعیف اخلاقیات متهم می‌کنند، در حالی که از دیگر سو، برخی از داروینیسیم‌ها امروزه از آزادی اخلاقی داروینیسیم خوشحال هستند. دنیل دنت^۲، فیلسوف برجسته ماده باور، ایده خطرناک داروین را می‌ستاید و آن را «اسید جهانی» می‌نامد که ایده‌های سنتی در خصوص مذهب و اخلاقیات را در خود حل می‌کند. به زعم من سجویک دیدگاه‌هایی از این دست را مهر تأییدی بر پیشگویی خود در خصوص تمایلات وحشی‌گرانه داروینیسیم تلقی می‌کند.

.....
 ۱. Creationist خلقت‌گرایی این اعتقاد دینی است که طبیعت و جهان هستی، زمین، زندگی و انسان‌ها به واسطه اعمال خارق‌العاده خلقت الهی به وجود آمده‌اند. در معنای کلی، خلقت‌گرایی شامل پیوستگی آرا و عقاید دینی می‌شود که در پذیرش و رد توضیحات علمی مانند تکامل که به توصیف منشأ و تکوین پدیده‌های طبیعی می‌پردازد با هم متفاوت هستند.

2. Daniel Dennett

در عمل، نیازی نبود سجویک مدت زیادی صبر کند تا ترس هایش به واقعیت بپیوندد. بسیاری از داروینیست‌ها در اواخر قرن نوزدهم شروع به استفاده از داروینیسم در مسائل وابسته به علم اخلاق از جمله پرسش درخصوص ارزش زندگی انسان کردند. رابی کوسمان^۱، جانورشناس آلمانی که بعدها استاد پزشکی شد، زمانی که در مقاله سال ۱۸۸۰ خود تحت عنوان «اهمیت زندگی فرد در جهان بینی داروینی» مطالب زیر را نوشت، شاید از اکثر افراد آن زمان بیانی صریح‌تر داشت.

جهان بینی داروینی باید به مفهوم احساسی فعلی ارزش زندگی انسان به چشم امر مبالغه آمیزی بنگرد که کاملاً مانع پیشرفت بشریت می‌شود. اگر شرایط در جامعه انسانی فراهم باشد، این جامعه هم مانند هر جامعه حیوانی، باید از طریق نابودی افراد کمتر برخوردار، به مرتبه بالاتری از کمال دست یابد، تا به این ترتیب، افراد برخوردار، فضای لازم را برای گسترش نسل خود فراهم کنند ... جامعه انسانی تنها علاقه‌مند به حفظ زندگی عالی‌تر به قیمت از بین

بودن زندگی افراد کمتر برخوردار است^(۳)

دیدگاه‌های کوسمان درخصوص زندگی و مرگ در آن زمان شوکه‌آور و بحث‌برانگیز بود، و آن‌چنان‌که خواهیم دید بسیاری از همکاران داروینیست او دیدگاه‌های مشابهی ابراز داشتند.

در اوایل قرن بیستم، ایده‌هایی مانند ایده‌های کوسمان خصوصاً با شکوفایی جنبش اصلاح نژادی داروینی که خود را به عنوان علم بهبود وراثت انسان تعریف می‌کرد، به شدت گسترش یافت. البته تمام متخصصان اصلاح نژادی درخصوص نقطه دقیق تمرکز تلاش‌های خود اتفاق نظر نداشتند. چه کسی در طبقه بندی‌های «کمتر برخوردار» یا «کمتر عالی» کوسمان جای می‌گرفت؟ زندگی چه کسی کم ارزش‌تر؛ یا به گفته خود متخصصان اصلاح نژادی، «فرومایه» تلقی می‌شد؟ خود این پرسش و پیش فرض‌های آن، از نظر من، مخرب است، اما داروینیست‌های اجتماعی و متخصصان اصلاح نژادی از این می‌ترسیدند که جنبه‌های مختلف

.....
1. Robby Kossmann

تمدن مدرن منجر به تباهی زیست شناختی شود. کارزار آن‌ها برای مبارزه علیه تباهی بر دو گروه به ظاهر تهدیدکننده سلامتی و نشاط گونه انسانی تمرکز داشت: یعنی افراد معلول و نژادهای غیراروپایی. اگرچه متخصصان اصلاح نژادی گاهی بر سر اینکه کدام گروه خطر بیشتری ایجاد می‌کردند توافق نظر نداشتند، اما بسیاری از آن‌ها، شاید اکثر آن‌ها، هم افراد معلول و هم نژادهای غیراروپایی (گاهی حتی اروپایی‌های غیرژرمن) را فرومایه تلقی کرده و طرفدار اقداماتی برای حذف آن‌ها خواه در زمان حال یا در آینده بودند.

در میان کسانی که داروینیسم اجتماعی و نسخه نژادپرستانه اصلاح نژادی را پذیرفتند سیاستمدار آلمانی اتریشی تباری به نام هیتلر وجود داشت که نامش بلافاصله تصاویر مرگ و شرارت را به ذهن متبادر می‌کند. از آنجا که هیتلر تجلی شرارت بود، و داروین به طور کلی بسیار مورد احترام، ادعای وجود هرگونه پیوندی میان آن‌ها غیرقابل باور است. واضح است که داروین فردی مانند هیتلر نبوده است. تضاد بین زندگی شخصی و مواضع این دو مرد از این بیشتر نمی‌شود. داروین از سیاست فراری بود و به یادگارش ذهن بزرگ‌نیت تادم‌نهایم به پژوهش‌های زیست‌شناختی پرداخت و مطالبی در این باب بنویسد. هیتلر به عنوان فردی عوام‌فریب سیاست را می‌زیست و احساسات جمعیت را با سخنرانی‌های آتشین خود تحریک می‌کرد. داروین از لحاظ سیاسی یک آزادی‌خواه انگلیسی معمولی بود که از سیاست عدم مداخله دولت در امور اقتصادی حمایت می‌کرد و مخالف برده‌داری بود. همانند بیشتر هم‌عصران خود، داروین نژادهای غیراروپایی را در قیاس با نژادهای اروپایی فرومایه می‌دانست، اما هیچ‌گاه از نژادپرستی آریایی یا یهودستیزی افراطی که ویژگی‌های اصلی فلسفه سیاسی هیتلر بود، استقبال نکرد.

بنابراین، چه ارتباطی بین داروینیسم و هیتلر وجود دارد و آیا این ارتباط واقعاً مهم است؟ شاید بهتر باشد این پرسش را این‌گونه مطرح کنیم: آیا هیتلر داروینیسم را چون گروگانی به خدمت فلسفه سیاسی بدخواهانه خویش درآورد یا آیا او صرفاً از داروینیسم به عنوان دستاویزی برای نیل به مقاصد خویش استفاده

کرد؟ دیدگاه دوم شاید به دلیلی که بیان خواهیم کرد بیش از حد ساده‌انگارانه باشد: نخست آنکه، داروینیسیم اخلاقیات سنتی و ارزش زندگی انسان را زیر سؤال برد. سپس، پیشرفت تکاملی، ضرورت اخلاقی جدید شد. این امر به پیشبرد اصلاح نژادی کمک کرد که بر اصول داروینی بنا نهاده شده بود. برخی از متخصصان اصلاح نژادی شروع به حمایت از مرگ آسان و کودک‌کشی افراد معلول کردند. در همین راستا، برخی از داروینیست‌های برجسته استدلال می‌کردند که رقابت نژادی انسانی و جنگ، بخشی از تنازع بقای داروینی است. هیتلر این ایده‌های داروینیست اجتماعی را پذیرفت، آن‌ها را با یهودستیزی بدخواهانه ترکیب کرد و حاصلش چیزی شد که همگی شاهدش بودیم: هولوکاست.

در واقع بسیاری از اندیشمندان درباره اهمیت داروینیسیم یا دست‌کم داروینیسیم اجتماعی در بسترسازی ایدئولوژی نازی و هولوکاست به استدلال پرداخته‌اند.^(۴) هانس گونتر زمرزلیک^۱ در تحقیقی که در خصوص تأثیر داروینیسیم اجتماعی بر تدوین ایدئولوژی نازی انجام داد، این‌طور نوشت: «تحلیل داروینیسیم اجتماعی روند کاهش معیارها را نشان می‌دهد که با میل به فد کردن بدترین گناه‌ها همراه می‌شود تا ایده بشردوستانه برابری را از یک دیدگاه نابرابری طبیعی بی‌ارزش کند و نیز هنجارهای وابسته به علم اخلاق را تابع نیازهای زیست‌شناختی کند.»^(۵) ریچارد جی. ایوانز^۲ به تازگی از دیدگاه زمرزلیک علیه تجدید نظرطلبانی که اهمیت داروینیسیم اجتماعی در کمک به ایجاد ایدئولوژی نازی را کم‌رنگ جلوه می‌دهند، دفاع کرده است.^(۶)

دیدگاه اول، یعنی همان دیدگاه مخالفی که ادعا می‌کند هیتلر داروینیسیم را به کنترل خود درآورده است، از پشتیبانی استدلال‌های مهمی برخوردار است، چرا که بسیاری از پژوهشگران اشاره کرده‌اند که داروینیسیم منجر به هیچ فلسفه سیاسی یا شیوه خاصی نشده است. سوسیال دموکرات‌ها با در اختیار داشتن پشتوانه‌های معتبر مارکسیستی مشتاق داروینیسیم بوده و حتی آن را مهر تأییدی بر جهان بینی خویش تلقی می‌کردند. کارل مارکس پس از خواندن کتاب خاستگاه گونه‌های داروین

1. Hans-Gunther Zmarzlik

2. Richard J. Evans

به فردریش انگلز این طور نوشت: «اگرچه این کتاب به زبانی گستاخانه نوشته شده، اما دقیقاً همان کتابی است که در تاریخ طبیعی بنیان دارد.»^(۷) گفتمان اصلاح نژادی میان تمام طیف‌های سیاسی رایج بود و باعث شد آئینا گروسمان مورخ، استدلال قانع‌کننده‌ای داشته باشد مبنی بر اینکه مسیر موردنظر از اصلاح نژادی و اصلاحات جنسی به سوی نازیسم «مسیری پیچیده و به شدت مناقشه‌برانگیز» بوده است.^(۸) نازیسم در داروینیسم یا اصلاح نژادی یا حتی در اصلاحات نژادپرستانه اصلاح نژادی از پیش تعیین شده نبوده است.

چند ظرفیتی بودن داروینیسم و ایدئولوژی اصلاح نژادی، خصوصاً زمانی که در اندیشه سیاسی، اخلاقی و اجتماعی به کار گرفته می‌شود، به همراه ریشه‌های متعدد ایدئولوژی نازی باید ما را نسبت به استدلالات تک‌علیتی صورت گرفته در خصوص خاستگاه جهان‌بینی نازی دچار تردید کند. با این حال، مورخ یهودی استیون آشه‌ایم^۱ به درستی هشدار داده است که علی‌رغم پیچیدگی دلهره‌آور این امر، هرگز نباید از تلاش برای ریشه‌یابی نفوذ فکری بر نازی‌ها دست برداریم. فقط به این دلیل که داروینیسم قطع‌به‌یقین منجر به نازیسم نشده نمی‌توانیم داروینیسم را از فهرست عواملی که به ایجاد جهان‌بینی هیتلر کمک کرده‌اند و به این ترتیب مسیر هولوکاست را هموار کرده‌اند حذف کنیم. آشه‌ایم اظهار می‌کند:

مشخص است که مسیر موردنظر از داروینیسم، واگنریسم، نیچه‌ایسم و حتی نژادپرستی و یهودستیزی به نازیسم هیچ‌گاه مسیر ساده یا مستقیمی نبوده است. البته، راه‌های مختلف به جهات مختلف منتهی شده‌اند. هرچند که ممکن است پیچیده به نظر برسد، اما یکی از این راه‌ها به آشویتز منتهی شد.^(۹)

بنابراین، ضمن آگاهی از ظرفیت‌های چندگانه داروینی، اصلاح نژادی و گفتمان نژادپرستانه در دوره پیش از نازی‌ها، نباید چشمان خود را به روی شباهت‌های زیاد آن‌ها با اندیشه متعاقب نازی‌ها ببندیم. (بنده همچنین مایل هستم که از همین ابتدا

1. Steven Aschheim

مشخص کنم که ضمن تأکید بر تاریخ فکری در این کتاب، تأثیر عوامل سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و سایر عوامل را در بسط ایدئولوژی‌ها به‌طور کلی و نازیسیم به‌طور خاص تصدیق می‌کنم؛ اما این موضوعات خارج از حیطه این مطالعه می‌باشند.

کوبین رپ^۱ در اثر بی‌بدیل خود که درخصوص اصلاح‌طلبان اجتماعی آلمانی فعال در اوایل قرن بیستم نوشته، این تعادل را به‌خوبی برقرار ساخته است. فرض رپ این است که محیط اصلاحات اجتماعی در ویلهلمین آلمان که شامل اصلاح‌طلبان و متخصصان اصلاح‌نژادی بسیاری می‌شد (برخی از آن‌ها در این اثر برجسته هستند)، احتمالات مختلفی را در برمی‌گرفت که برخی خوب و برخی بد بودند. مسیرهای متعددی به‌سوی مدرنیته وجود داشت و بیشتر آن‌ها به نازیسیم منتهی می‌شد. باین وجود، او اذعان می‌کند که برخی از ابعاد اصلاحات اجتماعی آلمان در اوایل قرن بیستم قطعاً به پیشرفت ایدئولوژی نازی دامن زده است و داروینیسیم نقش کلیدی در این امر ایفا کرده است: «ترکیب داروینیسیم و جامعه ملی توسط نازی گرچه تلفیقی مشخص، تحریف‌شده و انحصار‌آور بود، اما شباهتش با محیط گفتمانی که اصلاح‌طلبان ویلهلمین در تلاش بودند در فضای به‌شدت تمیز یافته سیاست و ایماز آن را بازیابی کنند فراتر از یک شباهت ظاهری بود.»^(۱) رپ، ضمن آنکه به‌طور مرتب به مایادآوری می‌کند که اصلاح‌طلبان اجتماعی ویلهلمین پروتو نازی نبودند، اما آن‌ها را به‌طور کامل مبرانمی‌کند و مصرانه می‌گوید:

باین وجود، همان‌طور که گرون آشوف و گرهارد اظهار می‌کنند، اشتیاق فمینیست‌های ویلهلمین و دیگر اصلاح‌طلبان برای بهداشت نژادی و سیاست‌های جمعیتی به خشونت ظالمانه هولوکاست پیوند خورده است چراکه آن‌ها چنین مفاهیمی را در حاله‌ای از مشروعیت قرار داده‌اند، مشروعیتی که در غیراین صورت در محافل دیگر از آن بهره‌مند نمی‌شدند و دوام این مشروعیت از شرایط تاریخی زودگذری که باعث تهییج چنین اشتیاقی شده بود بیشتر بود.^(۱)

1. Kevin Repp
2. Proto-Nazi

نه تنها جنبش‌های اصلاح‌نژادی و اصلاح اجتماعی، بلکه انسان‌شناسی آلمانی، که به دلیل مشروعیت بخشیدن به نژادپرستی علمی داروینی، عنصر مهمی در مطالعه ما محسوب می‌شود دربرگیرنده ابهامات اخلاقی و سیاسی بود. اندرو زیممن^۱ در مطالعه‌اش درخصوص انسان‌شناسی آلمانی در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، به «پتانسیل‌های چندظرفیتی و متناقض» ذاتی این رشته اشاره می‌کند. علی‌رغم این، وی تصدیق می‌کند که انسان‌شناسی آلمانی «مجموعه‌ای از روش‌ها، نظریه‌ها و ایدئولوژی‌ها را در اختیار جمعی از بزرگ‌ترین شیاطین تاریخ انسان می‌گذارد: استعمارگران و نسل‌کشی نازی»^(۱۲) فارغ از اینکه مسیر داروین تا هیتلر تا چه حد ناهموار است، واضح است که داروینیسم و اصلاح‌نژادی این مسیر را برای ایدئولوژی نازی به خصوص برای تأکید نازی بر گسترش جمعیت، جنگ، تنازع نژادی و نابودی نژادی، هموار کرده است.

هموار بودن یا نبودن مسیر داروینیسم به نازیسم بسته به این است که چه ابعادی از نازیسم را مدنظر قرار دهیم، زیرا داروینیسم اجتماعی در ایدئولوژی نازی، تنها یک مؤلفه، ولو مؤلفه اصلی، بود است. اگر بیهودستری ده، قطعاً بخش مهمی از جهان‌بینی هیتلر است، تمرکز کنیم، به این نتیجه می‌رسیم که هیچ ارتباط مستقیمی بین داروینیسم و نازیسم وجود ندارد.^(۱۳) برخی از یهودیان داروینیست‌های مشتاقی بودند، برخی متخصص اصلاح‌نژادی بودند و تعداد معدودی از آن‌ها در صفحات این اثر برجسته شده‌اند.^(۱۴) بسیاری دیگر از ابعاد جهان‌بینی هیتلر و رویکرد سیاسی‌اش، مثلاً، رویکرد دیکتاتوری‌اش، به نظر ربط چندانی به داروینیسم ندارد. با این حال، اگر ما به مسئله علم اخلاق، ارزش زندگی انسان و نژادپرستی، بیشتر توجه کنیم آن چنان‌که من در صفحات متعاقب این کار را کرده‌ام، ارتباطات تاریخی مهم‌تر جلوه می‌کنند. شیلافیت و ایس پس از به تصویر کشیدن ریشه‌های اصلاح‌نژادی داروینی، به درستی استدلال می‌کند که:

سرانجام می‌توان افزود که طبقه‌بندی افراد به گروه‌های «ارزشمند» و «بی‌ارزش»، دیدن افراد به چشم متغیرهایی است که برای برخی «اهداف

متعالی‌تر» قابل استفاده هستند، کاری که شالمایر^۱ و تمام متخصصان اصلاح نژادی انجام می‌دادند پذیرفتن دورنمایی بود که پس از کش و قوس‌های فراوان منجر به برده‌داری و اردوگاه‌های مرگ در آشویتز شد.^(۱۵)

اجازه دهید پیش از ادامه بحث، کمی به بررسی ارتباط بین داروینیسیم و هیتلر بپردازیم.

نخست، مهم است که بدانیم در کل، دیدگاه هیتلر درباره علم اخلاق و اخلاقیات به هیچ‌وجه محافظه‌کارانه یا ارتجاعی نبوده است، اما این واقعیت که برخی از دیدگاه‌های خاص او این‌گونه بوده است. به‌عنوان مثال، برخی از محققانی که بر رد فمینیسم و سقط جنین توسط هیتلر متمرکز هستند، ایدئولوژی هیتلر را ارتجاعی قلمداد می‌کنند.^(۱۶) با این حال، همان‌طور که مایکل بورلی^۲ و ولفگانگ ویپرمان^۳ در دولت نژادی: آلمان ۱۹۳۳-۱۹۴۵، نشان داده‌اند، ایدئولوژی نازی را نمی‌توان به این سادگی به طبقه خاصی اختصاص داد، چراکه مخالفت هیتلر با فمینیسم و سقط جنین به دلایلی کاملاً متفاوت از دلایل محافظه‌کاران سنتی بوده است. اگرچه برخی از سیاست‌های او در راستا با محافظه‌کاری بود، اما هیتلر خود را فردی انقلابی می‌دید که پیشرفت را برای آلمان و جهان به ارمغان می‌آورد.^(۱۷) بورلی به درستی استدلال می‌کند که نازیسم «با حذف یا انتقال ارزش‌های اخلاقی موروثی مردان و زنان به نفع ارزش‌های دیگری که ریشه در نسخه مدرن و علمی سلوک پیشانی‌یهودی مسیحی داشت، در پی ایجاد ویران‌سراییی از مردان و زنان جدید بود.» به عبارت دیگر، این نمونه‌ای از تمدن‌های بدوی یا باستانی بود که از طریق بازتاب اندیشه‌های داروین و نیچه به وجود آمده بود.^(۱۸)

دیدگاه هیتلر درباره علم اخلاق را شاید بتوان در نقل قول زیر جمع‌بندی کرد:

«آرمان‌های اخلاقی از ما می‌خواهند زندگی خویش را در اختیار آن‌ها بگذاریم؛ و

-
1. Wilhelm Schallmayer
 2. Michael Burleigh
 3. Wolfgang Wippermann

آرمان‌های نژادی به‌گونه‌ای هستند که گویی ما می‌توانیم واقعاً مطابق آن‌ها زندگی کنیم. در هر فعل و انفعالی، باید از خود پرسیم: آیا این به نفع نژادمان است؟ و سپس تصمیم‌نهایی خود را مطابق با پاسخ به این پرسش اتخاذ کنیم. نه هیتلر و نه هیچ‌یک از اطرافیان وی در نوشته‌های خود، به چنین چیزی اشاره نکردند. در عوض، یک زیست‌شناس داروینی برجسته، فریتز لنینز^۱ متخصص ژنتیک، که در سال ۱۹۲۳ در دانشگاه مونیخ استاد اصلاح نژادی بود، در مقاله سال ۱۹۱۷ خود تحت عنوان «نژاد به عنوان اصل ارزش: به سوی احیای علم اخلاق» به این مسئله اذعان کرد. در سال ۱۹۳۳، لنینز اظهار کرد که این مقاله «دربگیرنده تمام ویژگی‌های اساسی جهان‌بینی ناسیونال سوسیالیست^۲ است.»^(۱۹)

یکی از مؤلفه‌های اصلی جهان‌بینی نازی نابرابری انسان بود، این ایده که انسان‌ها بسته به ویژگی‌های زیست‌شناختی خود، ارزش‌های متفاوتی دارند. هیتلر در کتاب نبرد من این دیدگاه را به کرات تکرار می‌کند. او توضیح می‌دهد که جهان‌بینی اش:

به هیچ‌وجه به برابری نژادی معتقد نیست، بلکه علاوه بر تفاوت‌های آن‌ها، ارزش بالاتر و پایین‌تر آن‌ها را نیز تأیید می‌کند و به واسطه این آگاهی، و طبق اراده ابدی که بر این جهان حاکم است، خود را موظف می‌داند پیروزی بهترین‌ها و قوی‌ترین‌ها را ترویج دهد و خواستار تسلیم و انقیاد بدترین‌ها و ضعیف‌ترین‌ها شود. بنابراین، این جهان‌بینی در اصل از قانون آریستوکراتیک طبیعت حمایت می‌کند و تا زمان مرگ آخرین فرد زنده در دنیا اعتبار دارد. این جهان‌بینی نه تنها ارزش‌های متفاوت نژادها، بلکه ارزش‌های متفاوت افراد را نیز تأیید می‌کند.... اگر ایده اخلاقی، برای زندگی نژادی فردی که از اخلاق والاتر برخوردار است خطرناک باشد، این جهان‌بینی به هیچ‌وجه حقی برای وجود آن ایده قائل نیست.^(۲۰)

من این مسئله را در فصل ۱۱ که در خصوص هیتلر نوشته شده است، توضیح خواهم داد، اما به ذکر این نکته بسنده می‌کنم که هیتلر معتقد بود این انسان‌های

1. Fritz Lenz

۲. National Socialist. به معنای نازیسم یا سوسیالیسم ملی است.

نابرابر از نظر زیست شناختی، دقیقاً مانند دیگر موجودات، در یک تنازع بقای داروینی گریزناپذیر و ابدی گرفتار شده‌اند. افراد قوی پیروز و افراد ضعیف نابود می‌شوند.

اصطلاحات و لغظاتی‌های داروینی بر تمامی نوشته‌ها و سخنرانی‌های هیتلر سایه افکنده و تا آنجا که می‌دانم هیچ‌کس تا به امروز این مسئله که هیتلر یک داروینیست اجتماعی بوده را زیر سؤال نبرده است. این مسئله به قدری واضح است که نمی‌توان منکر آن شد.^(۳۱) با این حال، به منظور نجات علم داروینی از گزند نازیسم، برخی از مورخین ادعا می‌کنند که دیدگاه‌های هیتلر شبه علم یا غیرعادی بوده است، و یا دیدگاه‌های او در خصوص داروینیسم را ناشیانه یا مبتذل تلقی می‌کنند. به عنوان مثال، بریجیت هامان^۱ در کتاب بی نظیر خود وین هیتلر اظهار می‌کند «تقریباً هیچ‌یک از نظریه‌هایی که مورد پسند هیتلر است با علم آکادمیک همخوانی نداشت، بلکه محصول فرایند‌های فکری خاص دانش‌وران مستقلی بود که به دانشمندان با سابقه‌ای که دلایل موجهی برای نپذیرفتن ایده‌های آن‌ها داشتند، به دیده تحقیر می‌نگریستند.»^(۳۲) در مقابل، بسیاری از مطالعات اخیر در خصوص علم نازی، خصوصاً مطالعاتی که مرتبط به زیست‌شناسی، علوم پزشکی و اصلاح نژادی است، نشان می‌دهد که اکثریت دانشمندان، اساتید و پزشکان، از جمله حزب چپ سیاسی، دیدگاه‌هایی کاملاً مشابه با دیدگاه‌های هیتلر در خصوص داروینیسم و اصلاح نژادی داشتند.^(۳۳) فریتز لینز تنها دانشمندی نبود که به تشخیص شباهت ایده‌های هیتلر با نازیسم پرداخت. مطالعه من از این امر خبر می‌دهد که بسیاری از ایده‌های هیتلر در نهایت از دانشمندان و پژوهشگران نامی نشأت گرفته است که با پیامدهای داروینیسم برای علم اخلاق و جامعه دست‌به‌گریبان بودند (اگرچه احتمال آن وجود دارد که هیتلر بیشتر اطلاعات خود را از منابع دست دوم یا دست سوم گرفته باشد). این افراد نه تنها دانشمندان و پزشکان برجسته که اساتید فلسفه، اقتصاد و جغرافیای نیز بودند.

حتی دیدگاه‌های داروینیست اجتماعی هیتلر در خصوص نابودی نژادی هم مورد حمایت دانشمندان داروینی و متفکران اجتماعی برجسته (گرچه اغلب بدون

.....
1. Brigitte Hamann

اشاره به یهودیان) بود. بسیاری از زیست‌شناسان داروینی و نظریه‌پردازان اجتماعی به تشریح این نکته پرداختند که نابودی نژادی امری است گریزناپذیر و درعین حال سودمند، چراکه باعث پیشرفت تکاملی گونه‌ها می‌شود.^(۲۴) نژادشناس داروینی برجسته، اسکار پیشل، سردبیر نشریه سرزمین بیگانه^۲، پیش ازین در سال ۱۸۷۰؛ یعنی پیش از آنکه داروین کتاب تبار انسان را منتشر کند و مدت‌ها پیش از به دنیا آمدن هیتلر، به تبیین این مسئله پرداخت که علم اخلاق نمی‌تواند مخالف فرایند طبیعی نابودی نژادی باشد:

هرآنچه که ما به عنوان حق فردی تصدیق می‌کنیم، اگر مطابق با جامعه انسانی نباشد، باید به خواسته‌های مبرم جامعه تن دهد. بنابراین، انحطاط تاسمانی‌ها را باید جبر جغرافیایی یا باستان‌شناسی تلقی کرد: گونه قوی‌تر جایگزین گونه ضعیف‌تر می‌شود. این نابودی به خودی خود غم‌انگیز است، اما غم‌انگیزتر از آن علم به این موضوع است که در این دنیا، در هر مواجهه،

نظم جسمانی، نظم اخلاقی را لگدمال می‌کند.

بنابراین، پیشل ما را به این امر معقد کرد که طبیعت در باره علم اخلاق چیزی می‌شود و علم به ما می‌آموزد که خود را در برابر این واقعیت که هیچ حقوق بشر جهانی، حتی حق زندگی وجود ندارد تسلیم کنیم. تعجبی ندارد که سجویک از این مسئله ابراز نگرانی کرده است.

در فصل ۱۱ ضمن تشریح این موضوع که هیتلر چگونه برای ساختن فلسفه نژادپرستانه خود به گنجینه داروینیست اجتماعی متوسل شد، به تفصیل درباره هیتلر بحث خواهم کرد. آنچه در این اثر اسباب نگرانی مرا فراهم ساخته است، هیتلر نیست، بلکه داروینیسم خصوصاً پیامدهای داروینیسم برای علم اخلاق و درک ما از زندگی و مرگ انسان است. زمانی که من از اصطلاح داروینیسم استفاده می‌کنم، منظورم نظریه تکامل از طریق انتخاب طبیعی است که توسط داروین در خاستگاه گونه‌ها ارائه شده است. با این حال، در اواخر قرن نوزدهم، اصطلاح داروینیسم اغلب

.....
1. Oscar Peschel
2. Das Ausland

بدون دقت لازم به کار می‌رفت و گاهی به معنای ایده تکامل زیست‌شناختی و گاهی به معنای نظریه منحصربه‌فرد داروین در خصوص انتخاب طبیعی (که بنده هم در این اثر از آن استفاده کرده‌ام)، و در جای دیگر به معنای جهان‌بینی طبیعت‌انگاران با تکامل زیست‌شناختی به عنوان هسته مرکزی آن به کار می‌رفت. میان کسانی که اعتبار تکامل زیست‌شناختی را در اواخر قرن نوزدهم پذیرفتند، اختلافاتی بر سر سازوکار پدید آمد. بسیاری از زیست‌شناسان لامارکیست، دیدگاهی را اتخاذ کردند که طبق آن موجودات خصایص اکتسابی خود را به فرزندان و نسل‌های بعد از خود منتقل می‌کنند؛ دیدگاهی که امروزه دیگر منسوخ و بی‌اعتبار شده است. با این وجود، توضیحات لامارکی با ایده داروین در خصوص انتخاب طبیعی در تضاد نبود (حتی داروین تا حدی لامارکسیم را پذیرفته بود)، و اکثر زیست‌شناسان ژرمن در اواخر قرن نوزدهم، در تلفیق داروینیسم و لامارکسیم از ارنست هکل پیروی کردند.

همچنین باید از همین ابتدا مشخص کنم که این اثر، مطالعه‌ای تاریخی است. بنابراین، زمانی که ارتباط بین داروین، داروینیست‌های ژرمن، متخصصان اصلاح نژادی، نظریه‌پردازان نژادی یا نظامی‌گراها به تصویر کشم، منطبق آن‌ها را ناسیونالیسم نمی‌کنم؛ در واقع این مسئله را به خواننده واگذار می‌کنم. همچنین این ادعای عجیب را هم نمی‌کنم که داروینیسم ضرورتاً و منطقیاً (به‌طور مستقیم یا غیر مستقیم) به نازیسم منجر می‌شود. در اصطلاح فلسفی، داروینیسم دلیلی ضروری اما ناکافی برای ایدئولوژی نازی بوده است. اما خواه ارتباط بین داروینیسم و نازیسم منطقی باشد یا نباشد، این ارتباط از نظر تاریخی وجود دارد و نمی‌توان آن را نادیده گرفت.

دوم آنکه، باید تأکید کنم که بنده مطالعه حاضر در خصوص اثرات داروینیسم را محدود به تأثیر آن بر اندیشه اخلاقی و اجتماعی، خصوصاً ایده‌های مربوط به علم اخلاق زیست‌پزشکی می‌کنم. بنده در درجه اول بر تأثیر داروینیسم بر اصلاح نژادی، مرگ آسان، نظریه نژادی و نظامی‌گری در آلمان تمرکز خواهم کرد. ضمن اینکه این مسائل ویژگی‌های اصلی ایدئولوژی نازی‌ها بوده است، تصور نمی‌کنم هدف آن‌ها